

# نگاه بکر به باکر امکان پذیر است؟

خانم فرانک جمشیدی

## چکیده

جان کلام مقاله حاضر به درستی در عنوان گنجانیده شده است. پرسش نگارنده از خوانندگان این مقال این است که آیا می توان شهید باکری را به دور از کلام نمادین (که قدرتش مستتر پشت اسطوره های دور و دیر این سرزمین و نیز آموزه های عاشورایی - کربلایی و مهمتر از همه، کلام سیاسی است) و به عبارت دیگر، بکر از تأثیر و نفوذ قدرت این کلام بررسی کرد؟

مروری بر کتاب ها و مقالات و سخنرانی ها و مصاحبه هایی که مستقیم درباره شهید باکری یا غیر مستقیم از رهگذر معرفی لشکر عاشورا به بازنگری ابعاد شخصیتی ایشان معطوف است، مؤید این معناست که تاکنون جامعه، جمله "نگاه بکر به باکری امکان پذیر است" را به صورت انشایی و خبری خوانده است و این از آنجا که حکایت از وجود یک امر بدیهی شده در ذهن و ضمیر مخاطبان می کند، اتفاق مبارکی در جریان فکر و اندیشه تلقی نمی تواند شد. در چنین وضعیتی درج علامت سؤال در پایان این جمله، صرفاً مفروضی را به فرضیه قابل بررسی تبدیل کردن و اهتمام به ایجاد پوشش فکری در جامعه به هنگام نگاه به شخصیت های از این دست است.

این شاید عدول از منطق متعارف و مرسوم به شمار آید، اما از آن حیث که پیرو منطق دیگری است که خلاف روال موجود اندیشیدن و به پرسش رسیدن را مجاز می داند، به یقین دریچه ای به سوی کسب معرفت جدید از جنگ و خردافزایی درباره این پدیده خواهد گشود. چندانکه ظهور و بروز جریان اصیل به نام "مطالعه و تحقیق جنگ" را بتوان انتظار کشید.

## طرح مسئله

مسئله به زبان ساده این است:

الف - هنگامی که مجموع پاره گفته هایی کنار هم قرار می گیرند تا معرفت ما را درباره یک شخص کامل کنند، چگونه می توان روی نقشه ذهنی فراهم آمده، واحه های پنهان انگیزه ها و معانی و مبانی عمل را مشاهده کرد؟

ب - شخصی که موضوع شناخت است، در وضعیتی که عامل شناخت نیز هست، چگونه ما را به سرچشمه انگیزه ها و معانی و مبانی عملش رهنمون می کند؟

ج - وقتی بخش اعظم انگیزه ها و معانی و مبانی عمل این عامل شناخت - که موضوع شناخت ماست - از آبشخوری به نام اسطوره ها و مذهب سیراب می شود و ایدئولوژی سیاسی مجموع آموزه های این هر دو - یعنی اسطوره و مذهب - را در مجموعه ای مشخص از باورها و ایده ها و نمادها چنان شکل می دهد که به طور مستقیم با عملکرد انسان ها و واقعیات اجتماعی و انسانی مرتبط شوند، بیرون کشیدن حقیقت و اصالت درباره موضوع و عامل شناخت چگونه امکان پذیر است؟

این امکان وجود داشت که هر سه پرسش فوق با کلمه پرسشی "چرا" - به جای "چگونه" - طرح شوند. اما آنگاه، گویی از پیش، نامحتمل بودن بازجست انگیزه های پنهان و معانی و مبانی عمل و دستیابی به حقیقت و اصالت درباره موضوع و عامل شناخت، باب هرگونه دقت نظر و تأمل درباره موضوع مورد بحث را می بست. حال آنکه کلمه پرسشی "چگونه"، ضمن مسدودنکردن این باب، با روشی ظریف، ذهن را به منظر و زاویه ای دیگر در نگاه به مسئله سوق می دهد

تاریخ فرماندهان جنگ یکی از معادن سرشار از چنین ثروت‌های مفهومی است که کاربست روش‌های صحیح و مناسب "گمانه‌زنی"، "کاوش"، "استخراج" و "استحصال" - پس از تشخیص رگه‌های معرفتی از روی آن نقشه ذهنی پیش گفته - می‌تواند ما را تا حدودی به آن واحه‌های پنهان انگیزه‌ها و معانی و مبانی عمل این افراد رهنمون کند.

اتمام همچنان ادامه می‌یابد. اخبار مربوط به: پیشروی یا عقب‌نشینی نیروها، فتح‌ها یا شکست‌ها، تعداد کشتگان و مجروحان و اسیران، میزان خسارت‌ها و خرابی‌ها، آمار تجهیزات سخت‌افزاری و نرم‌افزاری، کنش رزمندگان در مناطق عملیاتی و پشتیبانی و تدارکات، واکنش ساکنان مناطق جنگی و مناطق دور از جنگ، واکنش خانواده‌های کشته‌شدگان و زخمی‌ها و اسیران، اعلام مواضع خودی و دشمن، قوت و ضعف روحیه نیروها، تبلیغات در زمان جنگ و ... و نیز پس از جنگ تمام آنچه درباره جنگ به گفت و نوشت و نقل و نقش و تصویر درمی‌آید، همگی موبد گفته‌فوق است که جنگ ضرورتاً در قالب کلام پیش می‌رود. با این ملاحظه می‌توان دریافت که اصلی‌ترین نهاد جنگ، نهاد زبان است.

اما بر کنار از آنچه درباره همه جنگ‌ها صدق می‌کند، بررسی جنگ هشت ساله ایران و عراق از فراز تولیدات متنی و غیر متنی نشان می‌دهد این جنگ، کنشی اجتماعی بوده است که با هدایت و راهبری و ساماندهی سه عامل مهم - یعنی اسطوره، مذهب و ایدئولوژی سیاسی - به تدریج توانسته است در روندی ناآشکار و آهسته، نشانه‌ها و نمادهای پیشین موجود در اذهان عمومی راجع به جنگ را تغییر دهد و نشانه‌ها و نمادهای جدیدی را جایگزین آن کند که مبنای‌ترین آنها "دفاعی بودن" و "قدسانی بودن دفاع" و در نهایت، جایگزینی تعبیر "دفاع مقدس" به جای "جنگ" است.

این نکته مهمی است که منظر و زاویه دید ما را در نگاه به آنچه به صورت خاطره، خاطره - داستان، زندگی‌نامه، مصاحبه، سخنرانی، گفتگو و ... درباره وقایع جنگ و شخصیت‌های آن (به‌ویژه شخصیت‌های محوری) نقل و نوشته شده است، تغییر می‌دهد و آنها را به مثابه چکیده تولید کلامی اسطوره و مذهب و ایدئولوژی سیاسی پیش روی ما می‌نهد و آنگاه ما را به بررسی این تولید کلامی در روابط

که عبارت است از منظر و زاویه‌ای که واکاوانه لابلای سطور متن را می‌جوید و از نانوشته‌ها و ناگفته‌ها به نوشته‌ها و گفته‌ها پی می‌برد. در چنین منطری، تولیدات فکری جنگ - اعم از متنی و غیر متنی - صرفاً مجموعه‌ای از واژه‌های در کنار هم چینش شده و طبیعی جلوه‌کننده نیست. بلکه انبوه و انباشتی از مفاهیمی است که از حیث معرفت قابل دستیابی، گنجینه‌ای از ثروت‌های مفهومی است.

تاریخ فرماندهان جنگ یکی از معادن سرشار از چنین ثروت‌های مفهومی است که کاربست روش‌های صحیح و مناسب "گمانه‌زنی"، "کاوش"، "استخراج" و "استحصال" - پس از تشخیص رگه‌های معرفتی از روی آن نقشه ذهنی پیش گفته - می‌تواند ما را تا حدودی به آن واحه‌های پنهان انگیزه‌ها و معانی و مبانی عمل این افراد رهنمون کند. ضرورتی ندارد، این راهیابی به طور مطلق امکان‌پذیر باشد (گرچه به دلایل متعدده، شدنی هم نیست). زیرا آنچه به کار می‌آید، راهیابی نسبی است که نتیجه آن، جایگزینی "روزآمد" شدن مطالعات و تحقیقات جنگ، به جای "روزمرگی" است.

در حال حاضر، نبود مطالعات و پژوهش‌هایی که ذهن را به یافتن پاسخ برای پرسش‌هایی که نظیر آن طرح شد، سوق دهد، به تدریج فضایی را بر فراز تولیدات متنی و غیر متنی جنگ مسلط و غالب کرده است که در آن فضا، مبالغه‌گویی راجع به وقایع و شخصیت‌های جنگ روی دیگر سکه اصرار به ساده‌سازی مسئله‌های جنگ است.

خروجی یا برونداد این غلبه و استیلا در بهترین حالت، بی‌اعتنایی آزاردهنده به جنگ و تولیدات متنی و غیر متنی جنگ، صرف نظر از میزان قوت و ضعف آنهاست. و در بدترین حالت، ستیز بی‌امان و نقد غیر علمی و فاقد چارچوب نظری مناسب و از پیش اندیشیده درباره هر آنچه به جنگ مربوط می‌شود.

با این ملاحظه می‌توان احتمال داد که فراهم آوردن مجال برای طرح پرسش و عرصه‌ای برای جولان فکر درباره این گونه شخصیت‌های محوری، مطالعات و تحقیقات جنگ را از آسیب‌های معرفتی ناشی از عدم آگاهی به ریشه‌ها و معانی و نتایج عمل - که یکی از مهمترین آن آسیب‌ها به تعویق و تأخیر افتادن ظهور تفکر خلاق درباره جنگ است - مصون بدارد.

## مقدمه

اندکی تأمل درباره جنگ‌هایی که تاکنون صورت گرفته، وجود یک وجه مشترک را در همه آنها به اثبات می‌رساند و آن عبارت است از اینکه صرف نظر از گستره داخلی، خارجی و جهانی جنگ‌ها، همه آنها در نهایت در قالب زبان به وقوع می‌پیوندند، پیش می‌روند و پس از

پیچیده و مستمری که با همه سطوح مختلف جامعه می تواند برقرار کند، وامی دارد. با چنین منظری، دیگر آنچه معرفت به آن اهمیت خواهد یافت، چگونگی تأثیر گذاری این هر سه بر به کار انداختن انرژی درون کنشگران جنگ و هدایت این انرژی در مجاری مورد نظر است. از آن حیث که آگاهی به سازو کار این تأثیر گذاری، ما را در ادراک این مسئله که چگونه استعداد های بالقوه افراد در جنگ به فعلیت رسیده اند و در عین حال تضادهای واقعی آنها مهار شده است، یاری می دهد.

به منظور دستیابی به آگاهی فوق به ناگزیر باید میان "ساحت عمل" و "ساحت قضاوت درباره عمل" تفاوت اساسی قائل شد. زیرا در ساحت عمل شک نیست، پراتیک جنگ هشت ساله ایران و عراق بیانگر تکرار یا باز تولید معرفت دینی از نوع اسلام شیعی است که در آن اسلام به صورت کلیتی یکپارچه، و کربلا به مثابه تجلی حقیقت مکنون در ذات اسلام، نقش محوری و انکارناشدنی دارد.

امادر "ساحت قضاوت" آنچه نقش محوری دارد، چگونگی حصول به معرفت نسبتاً صحیح از جنگ در فضای احاطه شدگی گزاره ها میان اسطوره ها و مذهب و ایدئولوژی سیاسی است. پرسش از چگونگی دستیابی به این معرفت - همان طور که در طرح مسئله گفته آمد - انکار یا ناممکن بودن حصول به معرفت از جنگ نیست. بلکه در این ساحت، چهار نکته مدنظر است:

۱- عمل کنشگران جنگ در پارادایم کربلایی - عاشورایی جنگ و در فضای احاطه شده با آموزه های اسطوره ای - مذهبی - ایدئولوژیک باید با ملاحظه تأثیر این هر سه، به لحاظ معرفتی آسیب شناسی شود.

۲- به طور متعارف، خروجی آن پارادایم و آن فضای ترسیم شده، لحن و بیان اسطوره ای - حماسی - عاطفی - ارزشی است. این آفتی است که به طور اجتناب ناپذیر دامان گیر اغلب فرآورده های گفتاری و نوشتاری و تصویری جنگ شده است و دلزدگی و دل آزرده گی موجود از چنین لحن و بیانی حتی نزد پیشگامان و متولیان لحن و بیان مذکور نتیجه نوعی اشباع شدگی است.

۳- ضرورت حفظ و نگاهداشت ثروت های مفهومی جنگ، خروج از سلطه و استیلای مشی و نهجی را که مروج و مبلغ اسطوره سازی است، ایجاد می کند. تدابیر مناسبی که ثروت های مفهومی (مثلاً) قابل استحصال از تاریخ فرماندهان جنگ را در چرخه "گمانه زنی"، "کاوش"، "استخراج" و "استحصال" مداوم قرار می دهد، به دلیل آنکه هنگام انجام چنین اعمالی ناگزیر از شکستن، خرد کردن، جدا کردن، دسته بندی کردن، تجزیه کردن و تحلیل کردن است، پیرایه ای به نام جاودانگی و فرازمانی - فرامکانی بودن را از آنها دور می کند و به جامعه اجازه می دهد به این ثروت ها، فارغ از آنچه به اقتضای زمان و مکان و

شرایط ظهور و بروز، عارضشان شده است، بنگرد.

۴- این کار، راه نقد منطقی و عمل سوژه های جنگ را - که به شدت از آمال و آرزوها و رویاها تغذیه می شوند و سخن گفتن از "کرد" و "گفت" آنها به یک اسلوب بیانی ستایش آمیز و مبالغه گرا متکی است - هموار می کند و امکان تبدیل این اسطوره ها به الگوهای مؤثر و مفید را فراهم می آورد.

شناخت علمی از ضرورت اجتماعی این آگاهی، ناشی از ضرورت طلوع دانش راستین درباره جنگ است که انتظار می رود در صورت تحقق هم خیال بافی ها به کناری روند، هم گزافه گویی ها به پایان رسند، هم امکان دستیابی به دانشی نظری و در عین حال عملی از جنگ فراهم شود.

البته شکی نیست این کار - که باب پوشیده گویی، کم گویی یا انحراف گویی درباره جنگ را مسدود می کند - تنها هنگامی به یک حرکت جدی فکری و اندیشه ای تبدیل خواهد شد که جامعه به حجاب برگرفتن از چهره جنگ عزم کند و در پی چنین عزمی، به شیوه ها و روش های علمی تحلیل متون جنگ چنان استوار شود که بتواند نظام شرایط تاریخی ای را که کج فهمی درباره جنگ به تدریج درون آن تدوین شده است، بازسازد و بر ضرورت توجه به تنوع بیان ها و اندیشه ها و عملکردهای سوژه های جنگ - به مثابه بخشی از حقوق فروماندۀ سوژه های جنگ که در سایه تمایل به غیر عادی جلوه دادن انسان ها به تدریج حذف شده اند - اصرار و اهتمام ورزد.

## تاریخ فرماندهان جنگ؛ گنجینه های حاوی

### ثروت های مفهومی

چنانچه دریابیم سطر به سطر و کلام به کلام آنچه پاره های زندگی فرماندهان جنگ را به هم متصل می کند و سرانجام تاریخی به نام تاریخ فرماندهان جنگ را شکل می دهد، بخشی از یک ثروت عظیم تحت عنوان ثروت های مفهومی اند که به ویژه پس از جنگ با مجال یافتن ظهور دوباره طبقات مختلف اجتماعی، رقابت تنگاتنگ ناآشکاری بر سر تصاحب آن صورت می گیرد، زاویه دیدمان نسبت به این گونه نوشته ها چه تغییری خواهد کرد؟

نیز اگر بدانیم این ثروت، برآمده یک تقسیم کار دقیق میان اسطوره ها و مذهب و ایدئولوژی سیاسی است که سپس به مدد نهادها و دستگاه های تبلیغی در سطح جامعه توزیع شده و استقبال عمومی موجب باز تولید مستمر آن است و در نتیجه، می توان آن را برآیند یک کار فشرده اجتماعی دانست، هوشیاری ما به هنگام مطالعه این متون تا چه میزان افزایش خواهد یافت؟

همچنین وقوف به این موضوع که به رغم اعمال دقت در حفظ و نگاهداشت امانتداری این ثروت در جریان نقل و انتقال، به هر حال به جاماندن ردّ و نشان تمایلات عاملان انتقال و ماهیت نهادهای وابسته از یک سو و از سوی دیگر درک و دریافت‌ها و تعلقات فرهنگی و طبقاتی و انتظارات و نیازهای گویندگان و مخاطبان بر پیشانی این کار، امری اجتناب‌ناپذیر است، تا چه حد نگاه متعارف به این متون را - که نگاهی متعبدانه و از سر پذیرش محض است - دگرگون خواهد کرد؟ آیا کاربرد اصطلاح ثروت‌های مفهومی برای تاریخ فرماندهای جنگ می‌تواند ذهن را برای شکار نکات پنهان پشت این اصطلاح ترغیب و تشحیذ کند؟ از جمله اینکه:

(۱) در مقام مقایسه دریابد همان‌طور که گنجینه‌های ثروت به مرور در طول زمان ساخته می‌شوند، چنین تاریخی نیز مستظهر به ایده‌هایی است که به زحمت و دقت در طول زمان ساخته و پرداخته شده‌اند؛ ایده‌هایی که شاید بسیار ساده بنمایند و گاه دور از عقل و منطق، اما در زمان وقوع جنگ مبنای عمل بوده‌اند و از کارایی لازم بهره‌مند. و اساساً دلیلی که آنها را ثروت محسوب می‌کنیم معطوف به قدرتی است که پشت آن است. همان‌طور که پشت هر شکل دیگری از ثروت مظاهری از قدرت وجود دارد. و در اینجا، قدرت نهفته در پشت این ثروت مفهومی، قدرت اقناع‌کنندگی و قبولاندن تصمیم‌ها در زمان عمل است.

(۲) می‌توان امیدوار بود اصطلاح ثروت مفهومی ذهن‌ریاری دهد که به تاریخ فرماندهان جنگ به مثابه مجموعه کلامی بنگرد که تمامیت فضای ذهنی خواننده را می‌سازد، او را احاطه می‌کند و سرانجام، انگیزش‌ها و دلایل عمل را به او انتقال می‌دهد. بنابراین، ابزاری برای تبلیغ "نظر"ی است که اگر انتشار نیابد، بی‌اثر است. هم‌از این‌رو کارایی آن بسته به ترویج آن و قابل ادراک بودن آن است.

(۳) همچنین می‌توان انتظار داشت که اصطلاح ثروت مفهومی اجازه دهد که تاریخ فرماندهان را به مثابه تجسم کلامی جنگ در قالب مکتوب بدانیم که می‌کوشد انرژی اجتماعی را پشت سدّ مفهیمی که تولید می‌کند، انباشته سازد. خاصیت چنین تجسمی این است که آنگاه به راحتی می‌توانیم دریابیم که چگونه از این انرژی اجتماعی انباشته‌شده، اندوخته‌های مفهومی به صورت یک ثروت مفهومی استحصال می‌شود؟

### ثروت‌های مفهومی؛ ضمانت تدوین یک نظام‌نامهٔ جمعی درونی شده

مهمترین اندوختهٔ مفهومی جنگ - که از ثروت مفهومی جنگ

دستیاب‌پذیر است - دو انگارهٔ اجتماعی "دفاع" و "تقدس" است که عمل (Pratic) اجتماعی جنگ به مثابه فعالیتی معنادار، در مرحلهٔ اول قویاً به آن شکل داده است. اما پس از اتمام جنگ نیز باید بتوان این اندوخته را همچنان حفظ کرد.

بر اساس نظر وبر هنگامی که یک عمل اجتماعی دارای معنا، عاملان عمل را در تنظیم رفتارهای متقابل خویش کمک می‌کند، رفتار هر عامل جزئی از یک تداوم محسوب می‌شود. آنگاه عمل اجتماعی برای آنکه بتواند بر ثروت‌ها، عاملان و لحظات پراکندهٔ آنها مُشرف و مسلط شود، باید به صورت شبکه‌ای از معنا تحقق یابد. وبر این شبکه‌ها را "نظام‌های نموداری" می‌نامد که در داخل آن، انگاره‌های جمعی مدام بازتولید می‌شوند.

وجه تسمیه این شبکه‌ها به نظام‌های نموداری معطوف به دلایل زیر است:

- (۱) جامعه را به خودش باز می‌نمایند،
- (۲) نمودار تقسیم‌هویت‌ها و نقش‌ها در جامعه‌اند،
- (۳) نمودار تبیین نیازهای جمعی‌اند و نیز اهدافی که باید تحقق یابند،

(۴) نمودار تثبیت هنجارها و ارزش‌های نمادین هستند، مصداق این هر چهار عیناً در آنچه تحت عنوان تاریخ فرماندهان جنگ رقم می‌خورد، موجب می‌شود آنها را، هم محصول عینی عمل اجتماعی معنادار جنگ تلقی کنیم، هم تداوم‌بخش آن بدانیم. در عین حال به هم پیوستگی گزینش‌ها و ارزش‌ها در این تاریخ، درهم‌تنیدگی شبکه‌ای از معانی که پیش از انجام عمل، مُشرف بر اعمال عاملان هستند، وجود نظام‌های نموداری که در آنها هویت‌ها و نقش‌ها به دقت تقسیم شده و نیازها و اهداف تبیین گردیده و هنجارها و ارزش‌ها به طور نمادین به ثبوت رسیده است، مفهوم نظام‌نامهٔ جمعی و درونی شده را به درستی دربارهٔ این بخش از تاریخ جنگ به ذهن متبادر می‌کند.

از این پس با وقوف به این نکته به دشواری بتوان شخصیت‌های محوری این تاریخ‌ها را فارغ از دیالکتیکی دانست که میان عمل اجتماعی جنگ و معانی تولیدشده آن از یک سو، و نقش این شخصیت‌ها در بازتولید معانی جنگ از سوی دیگر وجود دارد.

### ردّ و نشان اسطوره‌ها در شکل‌گیری شبکهٔ معانی یا

#### نظام‌های نموداری از جنگ

آنچه از بررسی تاریخ فرماندهان جنگ بیش از هر چیز حاصل شدنی است، این است که اسطوره‌ها در جنگ هشت سالهٔ ایران

اندکی تأمل درباره جنگ‌هایی که تاکنون صورت گرفته، وجود یک وجه مشترک را در همه آنها به اثبات می‌رساند و آن عبارت است از اینکه صرف نظر از گستره داخلی، خارجی و جهانی جنگ‌ها، همه آنها در نهایت در قالب زبان به وقوع می‌پیوندند، پیش می‌روند و پس از اتمام همچنان ادامه می‌یابند.

و عراق فراتر از یک باورند که صرفاً جنبشی ایمانی راه آن‌هم در صحنه یک عمل اجتماعی به نام جنگ رقم بزنند. بلکه انگاره‌هایی حیات یافته‌اند که کاملاً در تجربه‌های روزمره انسان‌های زمان جنگ و پس از جنگ حضور دارند و حتی شکل رابطه آنها را با خودشان، با پیرامونیشان و با جهان مادی و معنوی ترسیم می‌کنند. بنابراین، می‌توان حدس زد که گزاره‌های اسطوره‌ای این توان را داشته باشند که به قول مارسل گریبول "به یک کلام همگانی تبدیل شوند که در آن همه چیز مندرج است" (آنسا، ۱۳۸۱، ص ۴۴).

اما شگفت‌انگیزترین - یا شاید بهتر باشد بگوییم تأمل برانگیزترین - وجه گزاره‌های اسطوره‌ای این است که از رهگذر عرضه‌داشت شبکه معانی، نظامی از ادراک را شکل می‌دهند که آن نظام به محض پرتوافکنی بر هر بخشی از وقایع یا شخصیت‌های جنگ، تفسیر را فقط براساس شمایلی ثابت ادراکی امکان‌پذیر می‌کند. این سخن در عین حال یادآور معنای نظام‌های نموداری نیز هست؛ نظامی که در آن، نمادها وظیفه بازنمایی را برعهده دارند.

با این ملاحظه می‌توان گفت، تمام آنچه به تاسی از گزاره‌های اسطوره‌ای جنگ نمود و ظهور پیدا می‌کند یا به گفت و نوشت درمی‌آید، به‌سختی بتواند پارافراتر از بیان نمادین این گزاره‌ها بگذارد. حتی هر هویتی در تمامیت خویش، متأثر از منطق اسطوره‌ها می‌شود. به این ترتیب، بدیهی است که عمل‌های اجتماعی که از این هویت‌ها سر می‌زنند نیز، جز با رجوع به کلام اسطوره‌ای توضیح‌پذیر نباشند و معنا پیدا نکنند. همچنین است هدف‌های متعالی‌ای که هویت‌ها برای خویش در نظر می‌گیرند و در واقع، به‌مثابه نقطه اوج انطباق زندگی هویت‌ها با اسطوره‌ها به‌شمار می‌آیند.

متن زیر که از مقدمه کتاب "به مجنون گفتم زنده بمان" درباره مهدی باکری انتخاب شده، به‌وضوح بیانگر نگاه اسطوره‌ای به این شخصیت‌هاست:

"چشم تو خورشید را بر نمی‌تابد. پس بیهوده چشم در خورشید مدوز. سهم تو از خورشید آن است که در آینه می‌بینی. امروز گار آینه‌ها نیز سپری گشته است. آینه‌های شکست گرفته و هزار تکه هر یک به قدر خویش، قدری نور می‌تابند و هر یک به قدر خویش، پاره‌ای از خورشید را حکایت می‌کنند.

روزگاری بوده است که آینه‌های پی‌درپی روزهای سرزمین را در تابش خورشیدهای مکرر غرقه می‌کردند، اما چیزی نمی‌گذرد که آینه‌ها یک‌یک شکست می‌گیرند و یاد خورشید در خرده‌های آینه بر زمین می‌ماند. چیزی نمی‌گذرد که در نبود آینه‌ها خورشید فراموش می‌شود و روی در قفا می‌کند. چیزی نمی‌گذرد که داستان آینه و خورشید چندان افسانه می‌نماید که در آمدن ناچه از سنگ، و فرو آمدن روح در کالبد مرده. چیزی نمی‌گذرد که لاجرم تنها راه ما به خورشید از این پاره‌های آینه راست می‌شود.

می‌شود دست‌بالا کرد و پاره‌های آینه را گرد آورد و در جای خویش نهاد. شاید خورشید به‌تمامی جلوه‌گر شود" (خضری، ۱۳۸۰، مقدمه). به‌راحتی می‌توان دریافت که بیان فوق تا چه حد سرشت این گونه انسان‌ها را از هرگونه اختلاف نظر، عدم تعادل، کشمکش و تضاد که وجود آدمی به‌طور طبیعی آمیخته و آمیزه‌ای از آنهاست، می‌پیراید. همچنین چنین بیانی نماینده اندیشه‌ای است که فاقد تمایزگذاری میان لحظات مختلف زندگی یک انسان است؛ لحظاتی که گرچه ممکن است از قداست به دور باشند، از معنا و اهمیتی فوق‌العاده برخوردارند.

این‌گونه بیان با حذف روابط اکمال - که در نتیجه دست و پنجه نرم کردن یک انسان با تنش‌ها و تضادهای زندگی‌اش حاصل می‌شود - فقط قادر است یک نظام اجتماعی کاملاً بی‌حرکت را ترسیم کند که شخصیت محوری آن دیر یا زود در خطر امحار قرار خواهد گرفت. زیرا چنین انسانی که هیچ تنش درونی او را متلاطم نمی‌کند و کمتر نسبت و رابطه و پیوندی میان عمل اجتماعی او با دنیای اجتماعی پیرامونش می‌توان یافت، فقط احتمال دارد بازیگر یک تاریخ بی‌تاریخ باشد. این در واقع، نوعی ساده‌سازی یک کارکرد اجتماعی یا دور کردن کارکرد اجتماعی از کشمکش‌های نظام اجتماعی است.

با استناد به نظر رنه ژیرار درباره اینکه "اسطوره بیانگر تلاش است که طی آن، انسان‌ها به‌مدد یک منطق نمادین بر عنصر نفی مستتر در فعالیت‌های اجتماعی غلبه می‌کنند" (آنسار، ص ۵۱) و همین امر اسطوره‌ها را شکست‌ناپذیر می‌سازد، یک نکته ظریف و مضمّر برجسته می‌شود: عمل اجتماعی برخاسته از اسطوره‌ها به دلیل غلبه بر انواع انحرافات و کژی‌ها منطقاً باید از یک پویایی درونی و یک

مکانیسم به هم پیوسته برخوردار باشد. حال آنکه دو کارکرد بنیادین اسطوره‌ها - یعنی "کنترل اجتماعی" و "مشروعیت‌آفرینی" - از طرف دیگر عامل مهمی برای دخل و تصرف در درون شمایی است که تاریخ اسطوره‌ای از فرماندهان جنگ را رقم می‌زند. به همین دلیل پویایی درونی از زبان به کار گرفته در این گونه روایت‌ها بازستانده می‌شود و روایت به ابزاری در خدمت مشروعیت‌بخشی به بیان نمادین این گونه شخصیت‌های اسطوره‌ای جنگ تبدیل می‌گردد.

## رد و نشان مذهب در شکل‌گیری شبکه معانی یا نظام‌های نموداری از جنگ

در جملگی آنچه هشت سال نبرد ایران و عراق را به تصویر می‌کشد، یک واقعیت انکارناپذیر مشهود است و آن عبارت است از اینکه مذهب به کمک اسطوره می‌شتابد تا تجربه انسان‌ها را از جنگ به تمامی یک کاسه کند و مفاهیم مربوط به مناسبات انسان‌ها با خدا، با جهان هستی، با خودشان و با یکدیگر را استقرار و تحکیم بخشد. شاید بتوان برای امتزاج اسطوره و مذهب نتایج زیادی برشمرد اما اگر بخواهیم این نتایج را با ملاحظه‌آسب‌هایی که به معرفت صحیح از جنگ وارد می‌شود، در فرآورده‌های فکری جنگ از جمله تاریخ فرماندهان جنگ، بازجوییم و برشماریم، بدون شک سه نتیجه قطعی آن چنین خواهد بود:

- ۱- همه معانی محتمل با یکدیگر وحدت می‌یابند یا یگانه می‌شوند تا معنایی خاص و انحصاری را به ذهن متبادر کنند.
- ۲- زبانی که عاملان عمل اجتماعی جنگ از طریق آن به گفت و شنود با یکدیگر می‌پردازند، به شدت مشابه می‌شود تا در خدمت آن معنای انحصاری موردنظر قرار گیرد...
- ۳- همه آنچه به عنوان یک عمل یا پراتیک در جنگ از افراد سر می‌زند، به یک میزان متعالی می‌شود یا روی به سوی اهداف متعالی دارد.

این هر سه - یعنی معنی، زبان و عمل که پیوندی منطقی نیز میان آنها وجود دارد - و همسانی آنها با یکدیگر، حداقل نتیجه‌ای است که می‌توان به آن اندیشید و هم به مدد آن دریافت که چرا چنین کلام یا بیان نمادینی که از مذهب و اسطوره‌ها سرچشمه گرفته است، به مثابه معنای والای زندگی جمعی اعلام می‌شود که همه بازیگران جنگ از طریق آن موجودیت خود را اعلام می‌کنند.

متن زیر از سخنرانی سرلشکر شهید احمد کاظمی درباره شهید باکری، انتخاب شده است:

"همه این چیزها، برادرها! همه این سازوکار و تانک و توپ ...

هیچ مفهومی ندارد الا اینکه دل بالا سر آنها باشد؛ دلی که برگرفته از خدای متعال باشد. دلی که سپرده شده باشد به حضرت مهدی (عج)، دلی که بتپد برای آن دلی که تپید دل مهدی [منظور شهید باکری] و جانش را داد در آن راه ... راه حسین شهید، راه فرزند زهرا. ما از آن جنسیم. ما آن لباس را به تن کردیم و ما آن نیت را کردیم: معنویت قوی، فارغ شدن از این دنیای بی‌ارزش.

من نمی‌گویم زندگی را رها کنید ... ولی ما نباید اهل اینجا باشیم ... ما اهل جایی دیگر هستیم. باید برای آنجا خیلی تلاش بکنیم. دل‌ها را بسپارید به خدای متعال، متوسل شوید به ائمه اطهار، به امام حسین شهید ... پرچمدار این حرکت ... و افتخار کنید که ما سربازان فرزند ... حضرت مهدی (عج) هستیم و امروز زیر پرچم حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای ... داریم این لشکر راه، این سپاه راه، این سازمان را اداره می‌کنیم" (پایداری، ص ۱۲۲).

در این متن، اهتمام اسطوره‌ها و مذهب برای یک کاسه کردن تجربه‌های مختلف جنگ و گنجاندن آنها ذیل معنایی انحصاری که معطوف به آموزه‌های مذهبی و اسطوره‌ای است، کاملاً آشکار است. اما متن دوم که از سخنرانی سردار سید مجید فاطمی در شب عملیات کربلای ۴ انتخاب شده، علاوه بر نشان دادن آنچه فوقاً گفته آمد، مؤید این نکته است که چگونه در فضای تجارب همگون شده و معانی وحدت یافته، نوعی کلام تعبیدی درباره جنگ شکل می‌گیرد که از پس از شکل‌گیری همه می‌کوشند به این زبان رابطه خود را با جنگ بیان کنند:

"خداوند متعال را شاکریم که به ما لیاقت و شایستگی داد تا این شب را درک کنیم ... ما می‌خواهیم ان شاءالله شب عاشورای سال ۶۱ هجری را زنده کنیم ... ما آماده حرکت می‌شویم ... به سوی امام حسین (ع) ... به سوی فاطمه زهرا (س) ... به سوی علی بن ابی‌طالب (ع)، ... به سوی علی اکبر (ع) ... ما در این مأموریت، توان ایثار و جانبازی را باید از دامن امام حسین بگیریم ... امشب شب وصول به مطلب است ... شبی است که باید به درگاه خداوند متعال متوسل شد و خاضع و خاشع ... ناله کرد ... امروز اگر ... با شنیدن اسم مولی امام حسین بی‌حال می‌شویم به خاطر این است که از دامانش گرفته ایم و خاضع در مقابل ایشان ولی با عزت در مقابل دشمن ایستاده ایم.

... یقین بدانید اگر از خودبی خود شویم و از دامن مولی بگیریم می‌توانیم پیروزی و فتح و نصرت بگیریم ... مسیر ما شهادت و خوشبختی است ... آیا همنشینی با یکدیگر بهتر است یا همنشینی با امام حسین؟ ... با ائمه اطهار و فاطمه زهرا؟

... کار شما شبیه به کار ابوالفضل العباس است. شما می‌خواهید

در میان آب جنگ کنید. روز عاشورا، حضرت عباس نیز در آب جنگید ... من یقین دارم ... آنقدر اینجا متوسل خواهیم شد ... آنقدر زاری و ناله خواهیم کرد ... آنقدر یا ابوالفضل خواهیم گفت تا پیروزی را بگیریم ... ما باید عاشورا به پا کنیم. هم اینجا و هم در عملیات ... رعب و وحشت و اضطراب در دل ما راه ندارد و پیشتاز حرکتیمان ... مولا امام زمان (عج) می باشد.

فقط باید خودمان را آماده حرکت ... کنیم ... آن وقت خواهیم دید که تمام موانع برایمان چه سهل و آسان حل می شود. تمامی سیم های خاردار برای ما به راحتی گشوده خواهند شد. می دانید که آقا امام حسین در شب عاشورا خارهای اطراف خیمه گاه را جمع می کردند. پرسیدند که یا حسین این وقت شب دور و بر خیمه گاه چه می کنید. امام حسین می فرماید که من این خارها را جمع می کنم تا وقتی که ما به شهادت رسیدیم و قشون دشمن به خیمه ها حمله برد، این خارها به پای کودکانمان فرو نرود. کسی که این موانع را برای اهل بیت خود برمی دارد، می تواند موانع جلوی پای ما را نیز از میان بردارد.

... امشب باید عین شب عاشورای امام حسین باشد و ما نباید فکرمان غیر از امام حسین و مصائبش به چیز دیگری مشغول شود ... وقتی امام حسین می فرماید که هر کس می خواهد برود و مسیر ما این است، عده ای امام حسین را ترک کردند. ولی ما می گوییم: یا حسین بیا و بنگر که بعد از چندین قرن، جوانان ما چگونه در صحنه هستند و ما وقتی لباس غواصی را از اینها می گیریم، می گویند من می خواهم غواص شوم و من می خواهم این مسیر را طی کنم. بله بین ما و آن افراد این فرق است ... فاطمه زهرا را دعوت کنیم به مجلسمان و متوسل بشویم و بخواهیم که در این شب عملیات موانع را راحت تر رد کنیم (شکوه مقاومت، ص ۱۴).

سازش تجربه های مختلف جنگ در کنار یکدیگر به مدد اسطوره و مذهب، خطر دیگری که در پی دارد، محدود شدن زاویه دیدی است که از آن به شخصیت های جنگ نگاه می شود - حتی به وقایع جنگ (که این خود موضوع مستقلی است و جای بحث مستوفی دارد). سه کتاب "به مجنون گفتم زنده بمان"، "غروب آبی رود" و "خداحافظ سردار" مشحون از خاطراتی است که همزمان شهید باکری در رده های مختلف نظامی از او نقل کرده اند. برخی از مهمترین ویژگی هایی که در این خاطرات برای شهید باکری بر شمرده شده، عبارت است از: شوخ طبع و خندان، ساده زیست، قانع، مدیر، شجاع، نوع دوست، صبور، بخشنده، باگذشت، مومن و متوکل، جدی در انجام وظیفه، دارای مدیریت و وجدان کاری، بی ریا و بی تکلف، گریزان از چپالوسی و ... مرووری اجمالی بر فهرست این ویژگی ها، همیاری شدید اسطوره

و مذهب را در ترسیم چهره ای از شهید باکری که تماماً آسمانی و فارغ از تنش ها و کشمکش ها و تعارض ها و تضادهای یک انسان زمینی است، نشان می دهد. وقوع چنین اتفاقی در ذهن و زبان و ضمیر افراد یک جامعه، خبر از یکسانی زبانی می دهد که "خود" و "دیگر" را ترسیم می کند. حال آنکه اساساً وقتی معناها وحدت می یابند و زبان ها مشترک می شوند و عمل های مختلف به یک میزان متعالی اند، "غیر" یا "دیگر" عیناً همان "خود" است و دیگر قائل شدن به مرزهای هویتی بی معنا خواهد بود.

به همین دلیل مخاطب درمی یابد آنچه درباره شخصیتی خاص می خواند، درباره شخصیت های دیگر نیز صدق می کند. گویی فقط کافی است اسم تغییر یابد، و گرنه مسماً همان است!

## رد و نشان ایدئولوژی سیاسی در شکل گیری شبکه معانی یا نظام های نموداری از جنگ

در کنار اسطوره و مذهب، نقش و تأثیر ایدئولوژی سیاسی در سازمان دهی ادراک جامعه از جنگ و شخصیت های محوری جنگ انکارناپذیر است. شاید بتوان گفت، وظیفه ایدئولوژی سیاسی از حیث معنابخشی به عملی که در چارچوب اسطوره ها و مذهب صورت گرفته است و نیز تعیین اهداف براساس آن معنای وحدت یافته، به مراتب مهمتر است.

در چنین شرایطی، دیگر پراتیک جنگ نیست که حقیقت اخلاقی را بر خود عرضه می کند و همین عرضه داشت احتمال و امکان عمل های مختلف (نظیر پذیرش، رد و اجتماع، تعدیل، تصحیح، تکمیل و ...) را فراهم می آورد، بلکه حقیقت اخلاقی است که پراتیک جنگ و سوژه های جنگ را به سوی خود فرامی خواند و آنها را از موضع عاملان خودمختار برمی دارد و بر موضع عاملان، مدافعان و امانتداران این حقیقت می نشاند. از این پس بدیهی است که از سوژه های جنگ حامل، مدافع، امین حقیقت اخلاقی انتظار سرباززدن از آن حقیقت وجود نداشته باشد.

همین امر تأمل درباره سوژه های جنگ - خصوصاً سوژه های محوری جنگ - را دشوار و پیچیده می کند. زیرا آنها همزمان ایفاگر دو نقش اند: موضوع شناخت و عامل شناخت. یعنی ضمن اینکه، به عنوان نمایندگان یک نظام اندیشه و باور و هنجار، عامل شناخت ما از آن نظام محسوب می شوند، از آن حیث که خود برآمده چنین نظامی هستند و عمل آنها و جایگاهشان در تنظیم روابط اجتماعی موجب بازتولید مستمر این نظام است، خود موضوع شناخت اند. توأمانی این دو نقش، این سوژه ها را عمیقاً دشوار یاب برای فهم و ادراک می کند.

## توجه به کارکردهای تاریخ فرماندهان جنگ؛ راه برون رفت از بن بست معرفتی درباره فرماندهان جنگ

به نظر می‌رسد، برای رهایی از چنگال پیچیدگی و دشواری فهم و ادراک شخصیت‌های محوری جنگ، لازم باشد به تداوم کارکردهای این شخصیت‌ها، در زمانی که یکسره متفاوت با زمان پیدایی و تعریف چنین کارکردهایی است، توجه کنیم تا دریابیم چرا و چگونه این کارکردها در زمان پس از جنگ همچنان ادامه یافته‌اند.

این راهی است که در اغلب نقد و بررسی‌های پس از جنگ مغفول مانده است. شاید به این دلیل که اشتیاق ناشی از ادراک به هم پیوستگی و درهم تنیدگی مذهب و اسطوره و ایدئولوژی سیاسی در شکل‌گیری کنش فرماندهان جنگ و رقم خوردن تاریخی به نام تاریخ فرماندهان جنگ، درنگ درباره کارکردهای انکارناپذیر این نوع تاریخ در جامعه پس از جنگ را کمرنگ کرده است. در حالی که می‌توان حدس زد، وقتی کارکردی - به رغم تفاوت مشهود میان زمان پیدایی و زمان تداوم - بی‌وقفه ادامه می‌یابد، جداره‌های مشترکی با هر دو زمان گذشته و حال - و احتمالاً آینده - داشته باشد. همچنین می‌توان حدس زد، کارکرد تاریخ فرماندهان جنگ علاوه بر دارابودن جداره مشترک با اقتضات زمان حال - و احتمالاً آینده - جداره مشترکی نیز با ایدئولوژی سیاسی داشته باشد.

هنگامی که ذهن به سمت جستجوی این اشتراکات برمی‌آید، بخش عمده‌ای از پیچیدگی‌ها و دشواری‌های مربوط به ادراک این شخصیت‌ها مرتفع می‌شود. زیرا در سایه کارکردها، دیگر شخصیت‌های محوری جنگ - صرفاً از آن زمان سپری شده‌ای به نام گذشته نیستند. بلکه تداوم کارکرد، آنها را از گذشته عبور می‌دهد و به

آنچه از بررسی تاریخ فرماندهان جنگ بیش از هر چیز حاصل شدنی است، این است که اسطوره‌ها در جنگ هشت ساله ایران و عراق فراتر از یک باورند که صرفاً جنبشی ایمانی را، آن هم در صحنه یک عمل اجتماعی به نام جنگ رقم بزنند. بلکه انگاره‌هایی حیات یافته‌اند که کاملاً در تجربه‌های روزمره انسان‌های زمان جنگ و پس از جنگ حضور دارند و حتی شکل رابطه آنها را با خودشان، با پیرامونشان و با جهان مادی و معنوی ترسیم می‌کنند.

حال می‌رساند. در این صورت، می‌توان انتظار داشت پرسش درباره اینکه "فرماندهان جنگ که بوده‌اند؟"، تبدیل شود به "فرماندهان جنگ کیستند؟". از آن رو که آنها با مردم پس از جنگ می‌زیند، نه مردم پس از جنگ با آنها زندگی کنند!

به این دو جمله توجه باید کرد. جمله اول نشان می‌دهد که تاریخ فرماندهان جنگ چرا و چگونه بی‌توافقی ناگفته به سمت کارکردهای مورد انتظار و ایدئولوژی سیاسی سوق می‌یابد؛ کارکردهایی که مهمترین آن، عبارت است از حفظ جامعه از گسست اجتماعی ناشی از استقرار شرایط پس از جنگ.

بی‌تردید عوامل مختلفی جامعه پس از جنگ را با خطر گسست اجتماعی روبرو می‌کند که از آن جمله به موارد ذیل می‌توان اشاره کرد: الف - جامعه پس از جنگ، جامعه‌ای کاملاً رو به سوی تولید و افزایش ثروت‌ها، مصرف‌گرایی بیش از حد، تشدید اختلافات طبقاتی، تحکیم نظام بوروکراسی، تقویت نظام سلسله‌مراتبی و... است که در آن، جامعه ناگزیر است موجودیت خویش را در قالب زبان جدیدی که همچنان برای قدرت مشروعیت‌آفرین باشد، باز یابد. بنابراین، تاریخ فرماندهان باید بتواند سوژه‌های "جنگجو و مبارز"، "ساده‌زیست"، "قاطع"، "بی‌تکلف"، "بی‌ریا"، "بی‌علاقه به چاپلوسی" را در دنیایی که مقتضای تولید و سرمایه‌گذاری است، راهبری کند.

ب - جامعه پس از جنگ، جامعه‌ای سخت‌درگیر با رقابت‌های اقتصادی میان طبقات اجتماعی است. بنابراین، زبان تاریخ فرماندهان جنگ - مشروط به بهره‌مندی از پیچیدگی‌های روابط انسانی - باید بتواند با اشکال جدید سازمان‌دهی اجتماعی تطبیق یابد.

ج - در جامعه پس از جنگ، چون الگوهای توسعه و فن‌آوری اطلاعات، جامعه را هدایت و کنترل می‌کند، تعداد تولیدکنندگان و بازتولیدکنندگان کلام‌های اجتماعی - سیاسی رو به فزونی است. بنابراین، تاریخ فرماندهان جنگ باید بتواند پیام مدنظر کلام سیاسی را به مثابه کلام حقیقت در میان مخاطبان انتقال دهد تا در سایه وحدت پیام، خطر گسست اجتماعی را کاهش دهد.

د - در جامعه پس از جنگ، ظهور نهادهای مختلف اجتماعی، این امکان را افزایش می‌دهد که سنتزها یا ترکیب‌های پیچیده‌ای از جنگ و عملکرد بازیگران جنگ حاصل شود. بنابراین، احتمال اینکه جنگ به مثابه تجلی و تجسم کلام نمادین قدرت، به عرصه‌ای برای ظهور روایت‌های مختلف از جنگ تبدیل شود، رو به فزونی خواهد گذاشت. زیرا در جامعه پس از جنگ، "بیان" - به منزله شیوه‌ای که هر کس از طریق آن، جایگاه خود را در نسبت با کلام نمادین قدرت تعیین می‌کند - اعتبار و مشروعیت کلام نمادین قدرت را تهدید و تحدید می‌کند. به



عبارت دیگر، ثبات و استحکام مشروعیت و اعتبار این کلام را در شبکه‌ای از روابط درونی با بیان‌های دیگر محک می‌زند.

در چنین وضعیتی، کارکرد تاریخ فرماندهان جنگ، کارکرد بیرون‌راندن رقبا از عرصه روایت‌کنندگان جنگ است و بسا که در پی رسیدن به این هدف، خود پیشگام بازگویی بخش‌های ناگفته و نانوخته جنگ شود. از جمله آشکارسازی تنش‌ها و تناقض‌های کنشگران جنگ، افشای برخی عملکردهای شرم‌آور، جمع‌آوری هجوایات و هزلیات و مطایبات و حتی ناسزاهای کنشگران جنگ، جستجوی رد و

نشان طنز در گفت و کرد آنها، عشق و دیگر امیال زیستی‌شان، کامیابی‌ها و سودجویی‌های آنها و ...

کارکرد اخیر که با هدف برجسته‌سازی عناصر شخصیتی فرماندهان جنگ، باز نمودن کنه حقیقت جنگ و حفظ ماهیت جهادی آن و الگوسازی از جنگ و کنشگران محوری جنگ صورت می‌گیرد، می‌کوشد مانع شود روایت‌های رقیب، جنگ را یکسره به متنی سیاسی تقلیل دهند. بلکه به جای آن اهتمام می‌ورزد که آن را به متنی قابل بحث و تأملات نظری و عملی و استفاده‌پذیر برای اهداف تعلیم و تربیتی، مدیریتی، راهبردی و ... تبدیل کند.

ه - در جامعه پس از جنگ، معانی و ارزش‌های جنگ آفریده، به

دلیل آنکه به شدت تحت تأثیر تجربه‌های روزمره هر فرد قرار می‌گیرد، دستخوش نقض و تأیید مداوم است. در چنین وضعیتی، کارکرد تاریخ فرماندهان جنگ باید شبیه کارکرد این فرماندهان در زمان جنگ باشد. یعنی باید قادر به حفظ رابطه ارگانیک خود با جامعه، اقتناع آنها به لحاظ عاطفی، تدوین مطالباتشان و ابداع الگوهای عمل به فراخور بار عاطفی آنها باشد. کارکرد تاریخ فرماندهان در این معنا، کارکرد تئوریزه کردن جنگ است که حاصل آن، تثبیت و تحکیم مفاهیم سیاسی در زبان و ادبیات جامعه، یکدست کردن تلاش‌های جمعی و خلاصه آفرینش زبانی جدید برای سخن گفتن و اندیشیدن درباره جنگ است.

و - در جامعه پس از جنگ، گسست ریشه‌ای میان آنچه برنامه

ایدئولوژی سیاسی بوده با آنچه واقعیت جنگ تلقی می‌شده (از یک سو)، و نیز میان آنچه قواعد عمل جنگ به شمار می‌آمده با آنچه معمولاً فراتر از رویاهای زمان جنگ امکان تحقق ندارد (از سوی دیگر)، همه فضیلت‌ها و ارزش‌های انسانی را که از رهگذر جنگ به دست آمده، به سرعت در جهت تبدیل شدن به یک یاد - اگر نگوئیم فراموشی - پیش می‌رانند. علاوه بر آنکه، واژه‌های جنگ را به شتاب از پذیرش تاب معانی امروز دور می‌کند و واژه‌های نوآفریده شده را هم در کمترین نسبت و رابطه و پیوند با معانی جنگ قرار می‌دهد.

تاریخ فرماندهان برای جلوگیری

از این امر باید بتواند مفاهیم انتزاعی جنگ را عملیاتی کند و برای آنها پراتیک‌های قابل درک و پذیرش همگان عرضه نماید. کارکرد تاریخ فرماندهان در این حالت، کارکرد اجماعی یا ایجاد اجماع برای حمایت از نظم جدید جامعه است.

می‌توان این کارکرد را به کارکرد منشور تشبیه کرد، از آن حیث که می‌کوشد همه انرژی‌های پراکنده زمان جنگ را بار دیگر حول محور ارزش‌ها و هنجارهایی که باید درونی شوند، گرد آورد. همچنین تعبد عملی زمان جنگ را - که مبتنی بود بر "قدرت فرماندهان در اقتناع‌کنندگی افراد"، "بازتولید قدرت فرماندهان در جریان عملیات پیروزمندانه"، "وضعیت رزمندگان در قبال فرماندهان" و

"محتوای پیام‌های گفتاری و کرداری فرماندهان" - به تعبد نهادی شده تبدیل کند که در این نوع تعبد، دیگر "قدرت متن تاریخ فرماندهان جنگ در اقتناع مخاطبان"، "بازتولید قدرت این تاریخ از طریق دستگاه‌ها و نهادهای تهیه و توزیع و انتشار این متون"، "وضعیت مخاطبان در قبال تاریخ مذکور" و "محتوای پیام‌های این تاریخ"، موضوع قابل درنگ و بررسی است.

ز - در جامعه پس از جنگ، ظهور تمایلات و تمایزات، این امکان را که اراده‌ای کلی جامعه را هدایت و راهبری کند، کاهش می‌دهد. در این وضعیت، تاریخ فرماندهان جنگ باید بتواند میان تمایزات و توقعات و تمایلات نوعی هماهنگی و هم‌سوایی ایجاد کند. این کاری است

**در جامعه پس از جنگ، مشکلاتی که به لحاظ هویتی افراد را تهدید می‌کند، تا حدی است که برخی از آن، به بحران هویت نام برده‌اند. صرف نظر از اینکه این تعبیر صحیح است یا خیر، تاریخ فرماندهان جنگ با توجه به آنچه در بند پیش آمد، قادر است فرماندهان جنگ را به مثابه سوژه‌های جنگ در بطن یک ارتباط فعال با زندگی جمعی و در درون زندگی جمعی جا بیندازد. چندانکه جامعه با تأسی از آنها و در یک رابطه تحلیل‌برنده - جذب‌کننده، به کسب هویت توفیق یابد. بدیهی است کارکرد تاریخ فرماندهان جنگ در این حالت، بیش از هر چیز، کارکرد هویتی باشد.**

که چنین تاریخی به‌مدد ارائه تصویری از یک ایده‌آل زندگی اجتماعی انجام می‌دهد؛ ایده‌آلی که خود زاینده ساده‌کردن فرمول زندگی اجتماعی است تا همگان بتوانند آرمان‌های خود را در آینه آن باز یابند. توفیق به انجام این عمل، اشتیاق جمعی را به سمت شخصیت‌هایی که در قالب فرماندهان ظهور و بروز کرده‌اند، شکل می‌دهد. از آن پس، فرماندهان جنگ برای ویژگی‌هایی تکریم می‌شوند که نماد جامعه تلقی می‌شود. نیز برای روابطی با خدا و با جهان و با پیرامونیان و با محیطشان ستایش می‌شوند که گوشه‌هایی از یک زندگی جمعی‌اند. بنابراین، تاریخ فرماندهان جنگ نیز به نقطه تلاقی یا گره‌خوردگی فرماندهان با جامعه یا فشردگی روابط درونی تبدیل می‌شود. حاصل کارکرد تاریخ فرماندهان در این حالت، ایجاد تفاهم فرهنگی است که در نتیجه آن، قهرمانان و قدیسان جنگ از نو عظمت می‌یابند.

ح - در جامعه پس از جنگ، مشکلاتی که به‌لحاظ هویتی افراد را تهدید می‌کند، تا حدی است که برخی از آن، به بحران هویت نام برده‌اند. صرف نظر از اینکه این تعبیر صحیح است یا خیر، تاریخ فرماندهان جنگ با توجه به آنچه در بند پیش آمد، قادر است فرماندهان جنگ را به مثابه سوژه‌های جنگ در بطن یک ارتباط فعال با زندگی جمعی و در درون زندگی جمعی جا بیندازد. چندانکه جامعه با تاسی از آنها و در یک رابطه تحلیل‌برنده - جذب‌کننده، به کسب هویت توفیق یابد. بدیهی است کارکرد تاریخ فرماندهان جنگ در این حالت، بیش از هر چیز، کارکرد هویتی باشد.

## نتیجه‌گیری

سخن گفتن با کلام علمی درباره فرماندهان جنگ - به‌مثابه سوژه‌هایی که ایدئولوژی سیاسی به‌طور ضمنی از طریق آنها خود را بازمی‌نمایاند - دشوار است. همان‌طور که اهتمام علمی به جدایی و تفکیک میان آنچه حقیقت جنگ و حقیقت کنشگران جنگ را سرشته است با هنجارمندی نگاه و منظری که به این واقعه و بازیگران آن می‌نگرد، بس پیچیده است. و این پیچیدگی حاصل تبدیل کلام ایدئولوژیک با کلامی است که بیانگر تجربه جمعی است. چندانکه مخاطبان از طریق این کلام، موقعیت خاص خویش را و خویشتن خویش را باز شناسند.

این مقاله با طرح پرسش آغازین - مبنی بر اینکه آیا نگاه بکر به باکری امکان‌پذیر است (که البته از باکری؛ باکری‌های جنگ را مراد و منظور کرده است) - سعی کرده است باب طرح سوال‌های جدی و جدیدی را باز کند که از اندیشه‌کردن به پاسخ آنها، گریزی نیست:

۱ - متون موجود درباره فرماندهان جنگ چه آینده‌ای را فراروی معرفت ما درباره جنگ هشت ساله می‌گشایند؟

۲ - آیا می‌توان این متون را به‌گونه‌ای نوشت که ضمن بازنمایی خطوط اصلی و جهت‌دهنده اسطوره، مذهب و ایدئولوژی سیاسی، منطق و روش فرماندهان جنگ را به طریق علمی و منصفانه نقد کند و در عین حال از توجه به جنبه‌ها و کارکردهای موثر و مثبت آن روی برنتابد؟

۳ - آیا می‌توان در نگارش این متون به ابداع زبانی اندیشید که به اندازه کافی انعطاف‌پذیر باشد که گرایش‌های متنوع در جنگ را نشان دهد؟

۴ - آیا می‌توان از رهگذر توجه به کارکردهای بالفعل تاریخ فرماندهان جنگ در وضعیت احاطه‌شدگی با مذهب و اسطوره و ایدئولوژی سیاسی، به کارکردهای بالقوه این تاریخ در وضعیت رهاشدگی از این هر سه راه یافت و سپس از آن قوه‌های هنوز به‌فعلیت نرسیده، برای حل کشمکش‌هایی بهره گرفت که در فردایی نه‌چندان دور به‌طور جدی فراروی مطالعات جنگ رخ خواهند نمود؟

۵ - این متون در وضعیت گسترش نهادها و نظام‌های جدید اجتماعی و فرهنگی و سیاسی که - زمینه‌های رشد آگاهی جدیدی را برای جامعه فراهم می‌آورد - در دعوت از انرژی‌های فردی و جمعی چه پاسخی خواهند گرفت؟

## منابع و مأخذ

- ۱ - آنسار، پی‌یر، ترجمه دکتر مجید شریف، ایدئولوژی‌ها، کشمکش‌ها و قدرت، تهران: قصبه‌سرا، ۱۳۸۱
- ۲ - باغ‌انگور، باغ‌سیب، باغ‌آینه، گفتگو از مرتضی سرهنگی و احد گودرزبانی، تهران: کمان، ۱۳۷۹
- ۳ - پایداری (ویژه‌نامه بزرگداشت هفته دفاع مقدس، لشکر ۳۱ مکانیزه عاشورا)، ۱۳۸۵
- ۴ - خسروشاهی، جهانگیر، غروب آبی روده، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری، ۱۳۷۹
- ۵ - خضری، فرهاد، به‌مجنون‌گفتم زنده بمان، تهران: روایت فتح، ۱۳۸۰
- ۶ - سرنوشت تیپ ۳۹ (خاطرات اسرای عراقی)، ترجمه: حمید محمدی، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری، چاپ اول، ۱۳۷۲
- ۷ - شکوه مقاومت (ویژه لشکر ۳۱ مکانیزه عاشورا)، ۱۳۸۴
- ۸ - عبور از دجله (خاطرات افسران اسیر عراقی)، ترجمه: حمید محمدی، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری، چاپ اول، ۱۳۷۲
- ۹ - لشکر خوبان (خاطرات مهدی قلی رضایی)، به کوشش: معصومه سپهری، تهران: سوره مهر، ۱۳۸۴
- ۱۰ - ناطمی، سید قاسم، خداحافظ سردار، ستاد برگزاری کنگره بزرگداشت سرداران شهید آذربایجان، چاپ اول، تابستان ۷۴